

.....

به بهانه روز معلم و در تقدیر از معلم شریف و آزاده «آقای حسنخانی» که فرزندش فدیة آزادی مردم ایران شد.



مجاهد شهید فرمانده حمیدرضا حسنخانی



آجر به آجر دبستان راه آهن اراک برای من خاطره است. حیاط بزرگی که گوشه آن «خانه»! و در واقع آلونک آقای قماشى بود که بابای مهربان مدرسه بود، کلاسها و راهروهای بلندی که روی کاشیهای سرسره بازی می کردیم، زنگی که مثل ناقوس کلیساها بزرگ و سنگین بود و به زور دستمان به آن میرسید که آنرا به صدا در بیاوریم و البته گهگاه شیطنتی که کلاس را زودتر تعطیل کنیم یا حداقل مدرسه و کلاسها را برای دقایقی به هم بریزیم.

همه چیز تو عالم بچگی و شوخی و ... بود به جز ناظم! و ترکه چوبی اش و ایستادن دم دفتر به انتظار تنبیه! بین همه آن خاطرات ولی یک خاطره، این روزها - در روز معلم - مستمرا در ذهنم رژه می رود و چشمم را «تر» می کند: «آقای حسنخان»!

آقای حسنخان معلم ما نبود. کلاسهای بالاتر را درس می داد. ولی راه رفتنش، نگاهش و آرامشش و از همه مهمتر، برق مهربان چشماهش را بی گفتگو از راه دور حس می کردی؛ و همین، حضورش را در مدرسه ویژه می کرد.

مردی ریز اندام و لاغر که در تمام ۵ سال دبستان، همیشه او را با همان یکدست کت و شلوار همیشگی اش دیدم. البته تمیزی و مرتب بودنش اجازه نمی داد به ثابت بودن لباسش فکر کنی. همینطور هیچوقت هم فکر نمی کردی چرا هر روز «آقای حسنخان» از خانه اش، از پشت بیمارستان شریعتی در آن طرف شهر تا مدرسه راه آهن را پیاده طی می کند و اهل سوار شدن به ماشین و کرایه دادن نیست!

من فقط ۵ سال سوختن شمع وجود او را برای آموزش بچه های راه آهن و زورآباد و محله های اطراف دیدم؛ ولی آقای حسنخان بیشتر از ۳۰ سال به قول معلم ها «پای تخته سیاه گچ خورد».

او با این الگوی زندگی خودش، فقط به شاگردانش آموزش ریاضی یا ... نمی داد، بلکه با هر سال سفید شدن موهایش که معلوم نبود از گرد گچ تخته سیاه است یا سختی زندگی، به ما درس «با شرف زیستن و مناعت طبع» می داد.

آقای حسنخان یک پسر «یکی یکدانه» هم داشت که یکسال از من بزرگتر بود و «عکس برگردان» پدرش بود. ساکت، با وقار و بی نهایت محجوب!

نگفته پیداست که سرنوشت چنین خانواده شریفی در سرزمین آخوندزده و در زیر سم ستوران خمینی چیست! از داستانهای مقاومت حماسی حمید (مجاهد شهید حمیدرضا حسنخانی) که در فاز سیاسی موتور محرک انجمن دانش آموزان مسلمان دبیرستان شریعتی اراک بود، و از این که در ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ دستگیر شد و بعد از مقاومتی حماسی و شکنجه های بسیار، جاودانه شد، خیلی کم گفته شده و البته بهترین شاهدان دلاوری های او در زندان «سه پله» و شکنجه گاه سپاه (موسوم به هتل شهرداری) خود نیز جاودانه شدند و تنها اندکی از خاطرات حمید توسط معدود همبندان از بند رسته اش به این سوی دیوارها رسیده.

اما حالا، در روز معلم با نگاه به عکس حمید، با تمام وجود احساس می کنم همین نگاه و چشمان او که یادگار نگاه و چشمان معلم شریف و زحمتکش دبستانمان است، من را از هر یادآوری و خاطره ای بی نیاز می کند و همه حرف و درس اصلی را به من و همه کسانی که او را می شناسند، می دهد.

در روز معلم با یاد نسلی از معلمان آزاده و شریف که فرزندان هم چون حمید و حمیدها را پرورش دادند و به ما الفبای انسانیت و شرافت و سرخم نکردن در مقابل هر سیستم جابرانه (از شاهی گرفته تا شیخی) را با الگوی زندگی خودشان آموزش دادند، دفتر مشق زندگی خودم را به دست می گیرم و مقابل «آقای حسنخان» می ایستم و می خوانم:

• «آقای حسنخان عزیز! من دیدم که شما چگونه کوهوار تمام سختیهای زندگی را به عشق تربیت کودکان این میهن به جان خریدی!

- من دیدم که موهایت از سیاهی تخته به سپیدی گچ کلاس درس عوض شد، ولی نگاهت هر روز مهربانتر و خنده با وقارت هر روز بیشتر شد!
  - من دیدم که قیمت «شریف بودن» را در زمان شاه و شیخ به تمام و کمال و از شیرۀ جانت و بعد هم با فدای «بهترین پسر دنیا» به این مرز و بوم پرداختی!
  - «آقای حسنخان» نمره ۲۰ مال مربی است! ولی من و نسل ما هم درسهای شما را به گوش جان خریده‌ایم و در روز معلم قدرشناس شما هستیم و در مسیر شرافت و عزت مردم ایران، همان مسیر فرزند قهرمانت را خواهیم پیمود.
  - نسل ما و همه دانش‌آموزان این میهن به شما و تمامی معلمهای آزاده‌ای که به ما درست‌آزادگی داده‌اید و یا با گلوله شقاوت شاه خائن به خاک و خون کشیده شدید (دکتر خانعلی) و یا گروه گروه در زمان خمینی جلاد اعدام و تیرباران شده و ادامه این سلاله مجاهدت و پایداری نیز کماکان در زندان و خیابان و مدرسه به مقاومت ادامه می‌دهید، قول می‌دهیم که با تمام توان به آرمان آتشین قیام تا سرنگونی متعهد بمانیم و قیمت آنرا با اشتیاق بدهیم.
  - من و تمام برادران و خواهران مجاهدم را، فرزند خود بدان و بر امتحان شرافت و ایستادگی ما در مقابل نابرابری و ظلم و استبداد نظارت کن! و ممتحن نسل مجاهد و کانون‌های شورشی‌اش باش که یکی از آنها نیز با نام «حمید تو» مزین شده و به پیش می‌تازد.
  - به امید قبولی در امتحان رزم و ایستادگی و مجاهدت درمقابل ایلغار خمینی
- و زدن بوسه‌ای به دستان معلم شریف دبستان راه آهن اراک «آقای حسنخان» در روز پیروزی!